

هفت اقلیم ایرانیان باستان

هفت اقلیم اوستا و کتب پهلوی نباید به مثابه هفت اقلیم نیمه افسانه ای هندوان پنداشته شود چنانکه اساتید باستان شناس ایرانی و ایران شناسان بزرگ شرقی و غربی چنین نموده اند چه هفت اقلیم اوستا به طور محض نمودار موقعیت جغرافیایی فلات ایران در منطقه خاورمیانه می باشد که مانند پلی سه قاره کهن را به هم وصل می نماید. از آنجاییکه امپراطوریهای بزرگ چین و روم تحت نامهای سوهی و ارزهی در دوسوی آن قرار گرفته اند لذا معلوم میشود که نام اوستایی فلات ایران یعنی خونیرث در اصل به معنی سرزمین راه نخ زرین و درخشان (ابریشم) بوده است. استاد پورداد در گفتار مفصلی که در باره هفت اقلیم ایرانیان و هندوان در کتاب گزارش ویسپرد خود آورده وی نیز مانند دیگران هفت اقلیم اوستا را نیمه افسانه ای پنداشته است. این بدان سبب بوده که وی نیز نظیر ایرانشناسان خارجی اعم از شرقی و غربی به دنبال لغت آنان نرفته بهتر بگویم که وقت سرمایه گذاری بیشتری روی حل معضل آنها را نداشته است. چنانکه شنیده ایم یک برداشت عامیانه از معنی لغات به هنگام مباحثات می گوید عاقلان در پی لغت نروند؛ اما در این مورد دنبال لغت رفتن از واجبات بود: نگارنده طی سه دهه چندین بار تلاشهایی از روی معانی اوستایی محتمل آنها و مکان محتمل آنها انجام داده و نتایج تحقیقات خود را از طریق هفته نامه ایران تایمز و کتابهای تحقیقاتی خود منتشر نموده ام. اما گرچه هر بار فرجی در کار بود، ولی حل معما به پایان نمی رسید چه بعد از مدتی سؤالاتی در جوانب پیش می آمد و جواب سؤالاتی منتهی به بررسیای تحقیقی دیگری می شد. ولی حالا فکر می کنم دوران معمایی این هفت اقلیم به پایان رسیده و به مصداق آن عبارت که می گوید معما چون حل شد آسان گردد، درک این موضوع برای خواننده متفنن این مقاله نیز مشکل نخواهد بود. نگارنده باید اعتراف کند سر انجام بعد از این همه گشت و گذار فراوان به همان سمت نقشه های جالب مهرداد بهار در مورد هفت اقلیم اوستا و کتب پهلوی سوق داده شدم که نصف این کار را از روی مندرجات اوستا و کتاب پهلوی بندهش خوب پیاده کرده ولی در آن نیمه که نیاز به پیدایی معانی لفظی هفت اقلیم داشته از ادامه تحقیق باز مانده است. استاد پورداد در گزارش ویسپرد در باره هفت اقلیم چنین می آورد: "... ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم از هفت اقلیم یاد می کند. واژه اقلیم عربی که در زبان ما نیز راه یافته و به جای کشور به کار میرود در اصل بر گرفته از کلمه یونانی کلیمه است. اما کشور از واژه های بسیار کهنسال ایرانی است: زبانگ بوق و هول کوس هزمان در افتد زلزله در هفت کشور (عنصری) اگر شاه هر هفت کشور بود چو آمیزه مو شد مکدر بود (دقیقی) در اوستا هفت کشور و نامهای هریک از آن هفت پاره زمین بسیار یاد گردیده است. در گاتها سرودهای زرتشت که کهنترین بخش اوستاست به جای هفت کشور هفت بوم آمده است. در همین ویسپرد، در کرده ۱۰ پاره ۱ نامهای

هفت کشور چین آمده است: ارزهی، سوهی، فرددفشو، ویددفشو، وئورورشتی، وئوروجرشتی و خونیرث. این کشورها را بارتولومه ایران شناس بزرگ آلمانی به ترتیب کشور غربی، کشور شرقی، کشور جنوب شرقی، کشور جنوب غربی، کشور شمال غربی، کشور شمال شرقی و کشور مرکزی دانسته است. در اوستا این کشورها با هم هپتوکرشور یا کرشون خوانده شده است. در سنگ نوشته های پارسی باستان که از روزگار هخامنشیان به ما رسیده این واژه به جای نمانده، بی شک اگر به جای مانده بود، بابتی همانند واژه اوستایی کرشور باشد..... از واژه های کرشو که در یسنا ۱۱ پاره ۲ آمده و کریشونت که در فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۲۴ و کرشا که در فرگرد ۹ و ندیداد پاره ۱۲ آمده، در همه این پاره ها جایی اراده شده که در آن کشت کنند، چین جایی است که در پهلوی کیش و یچار و در پارسی کشتزار گویم. یئو کرش که در فرگرد ۳ و ندیداد پاره ۳ آمده یعنی کشت غلات. در سانسکریت نیز کرش به معنی شیار کردن است. نظر به این ریشه و بنیاد «کشور» پاره ایست از کره زمین که گرداگرد آن شیار کشیده یا به عبارت دیگر خاکی است که دور آن خطی کشیده و آن را مرز شناخته و از پاره دیگر زمین جدا ساخته اند. این چین، کشور پاره ایست از زمین پهناور، فراخناکتر از مفهومی که در فارسی به این واژه می دهیم و به معنی مملکت می گیریم: اگر سربسر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم (فردوسی) همانند واژه کشور چندین واژه دیگر هست که در فارسی مفهوم آنها تنگتر از مفهومی است که در روزگاران گذشته در زبانهای باستانی ایران داشتند. از آنهاست خشره که در پارسی باستان و اوستا به معنی پادشاهی و شهریاری یا مملکت است و در فارسی شهر شده و به جای بلده عربی به کار می رود چون شهر تهران. در پارینه سراسر مرز و بوم ایران زمین بزرگ را ایرانشهر می گفتند. در واژه شهریار که به معنی پادشاه است، مفهوم دیرینه آن به جای مانده است. دخیو، دنگهو، دئینگهو، در پارسی باستان دهیو به معنی مملکت و کشور به معنی امروزی آن است. دهیو سرزمینی بوده که برآن یک خشر پاون، ساتراپ، شهربان گماشته بود. چون دهیوی مصر، دهیوی بابل و جز اینها. روستاک معرب آن رستاق و رزداق در پارینه نام سرزمین بزرگی بوده و دارای چندین ده و آبادانی و کشتزار، امروزه از آن دیه (ده) اراده کنند: روستایی گاو در آخور ببست شیر گاوش خورد بر جایش نشست (مولوی درمثنوی) در پارسی باستان وردنه، در اوستا ورزنه، در سانسکریت ورجنه به مفهوم شهر کنونی است، در فارسی برزن شده به معنی کوی و محله گرفته میشود. آمد این نوبهار و توبه شکن پرنیان گشت باغ و برزن و کوی (رودکی) در نامه پهلوی «دین آکاسیه» (آگاهی دینی) که بندهش (اساس آفرینش) خوانده میشود در فرگرد هشتم در باره هفت کشور چین آمده: "در چگونگی زمین: ۱- اندر دین گوید که زمین سی و سه سرتک (گونه) است. ۲- آنگاه که تیشتر (فرشته باران) فروبارید، از آن دریا پدید آمد، زمین در همه جا نم بگرفت و هفت پاره گردید؛ آن پاره که در میان جای داده

شده، در بزرگی به اندازه شش پاره دیگر است که گرداگرد آن را فرا گرفته، آن شش پاره با هم به اندازه کشور میانکی است که خونیرث است. به آن پاره ها کشور نام نهادند زیرا هر یکی را کشی (مرزی) است. ۳- پاره ای که به کست (سوی) خراسان است، کشور ارزه است. پاره ای که به کست خوروران است، کشور سوه است. در اینجا عبارتی به عنوان جمله معترضه باید اضافه کنم که بر اساس نسخه های دیگر بندهش یعنی آنها که به نام یوستی و وست نامگذاری شده اند در فصل ۱۱ آنها که پور داود هم در جلد اول یشتها صفحه ۴۳۳ بدان اشاره کرده، جای این دو مملکت بر عکس است که بار تولومه هم در استنتاجات خود همین متن را اساس قرار داده است. دلیل این به ظاهر تناقض گویی هم روشن است چه ممالک ثروتمند روم و چین هر دو می توانستند مسمی به سوهی یعنی کشور پر سود گردند. اما کشور ارزهی یعنی سرزمین غربی نمی توانست کشور دوردست آسیای شرقی، چین منظور گردد. جالب است در اساطیر اسلامی بلقیس (همان تومیریس ملکه مساکتها به معنی لفظی پر گیس) که به دربار سلیمان (پادشاه صلح دوست، کورش) می آید [در اصل دعوت می شود] ملکه فرمانروای کشور سبا (سوه، چین) محسوب است. میدانیم که مساکتها (آنها) بین ایران و چین به صورت قوم خانه به دوش کثیرالعدده و نیرومندی می زیستند و فرمانروایان چین تلاش داشتند از وجود آنها علیه هونها استفاده کنند. و آن دو پاره که به کست نیمروز است کشور فردتپش و کشور ویدتپش است و آن دو پاره که به کست ایاختر (شمال) است کشور وئوروبشت و کشور وئوروجرشت است و آن که در میان آنهاست، خونیرس خوانند. ۴- از کشوری به کشور دیگر نتوان شدن جز به رهنمایی و یاری یزدان. ۵- گفته شده در میان ارزه و سوه و خونیرس دریایی است، بهری از دریای فراخکرت (اقیانوس پیرامون) پیرامون آن است و در میان فردتپش بیشه ای (جنگلی) است و در میان وروبرشت و وروجرشت کوه بلندی برخاسته آن چنانکه کشور را به کشور دیگر پیوسته (اما) از این جای به جای دیگر نتوان شدن. ۶- خونیرث از همه نیکوییهای شش کشور دیگر بهره ور است و اهریمن چون این برتری که خونیرث راست، به ستیزه در آنجا آسیب بسیار پدید آورد، چه او دید که خونیرس از کیانیان و مردان برخوردار است و دین نیک مزدیسنا (اهورامزداپرستی) به خونیرس داده شده و از اینجاست که دین به کشورهای دیگر برسد (به عنوان جمله معترضه، توجه شود به نامهای مختلف زرتشت یعنی بودا، ایوب، عزرا، زکریا و لقمان که در تمامی ادیان بزرگ دنیا پرستش میشوند) و سوشیانت در خونیرس زاییده خواهد شد، کسی که اهریمن را بر اندازد و تن پسین بر انگیزد و رستاخیز برپا کند. ۷- گفته شده، بسا مردان نیرومند از خونیرث بدر آیند، سر انجام دیو دروغ زشت از کشور خونیرس و از کشورهای دیگر رانده شود. " همچنین در فرگرد ۲۹ بندهش از هفت کشور یاد گردیده و گفته شده، هریک از این کشورها را ردی (سروری) است و نامهای این ردان نیز یاد شده، زرتشت رد خونیرس و همه کشورهای

دیگر خوانده شده، اوست رد سراسر جهان پاکان، از اوست که همه دین پذیرفتند..... در نوشته های دیگر پهلوی نیز به نامهای هر هفت کشور برمیکوریم، ار آنهاست نامه " زند وهومن یشت ". در "داتستان دینیک" آمده: در هنگام پدید آمدن سوشیانت از هریک از این کشورها، از هریک از این کشورها، یکی از پاکان (از آنان نیز نام برده شده) به یاری برخوانند خاست و از یاوران جاودانی سوشیانت خواهند بود. در "مینوخرد" گفته شده که خورش مردم ارزهی و سوهی و فرددفش و ویددفش و ووروبرشت و ووروجرشت شیر است؛ چیز دیگر نخورند، هر آنکه شیر خورد تندرست و نیرومندتر است و زنانی که شیر خورند آسانتر بچه آورند. در اوستا و نوشته های پهلوی از خونیرس بیش از شش کشور دیگر یاد گردیده، زیرا این کشور که در میان کشورهای دیگر است، جایگاه ایرانیان شناخته شده است. در اوستا این کشور میانکی، خونیرث خوانده شده، شاید معنی لفظی آن "از گردونه های خوب برخوردار" باشد. به عنوان جمله معترضه باید اضافه کنم که این معنی لفظی نام اروپا (در اصل معنی نام کشور باستانی داکیه آنجا = چخره اوستا) است، نه خونیرس که به معنی سرزمین راه نخ درخشان یعنی ابریشم می باشد. بسا در اوستا خونیرث بامیه آورده شده است یعنی بامی یا درخشان و فروزان و روشن و تابناک (ج.م بنابراین خونیرث بامیه یعنی کشور راه رشته زرین درخشان یعنی کشور جاده ابریشم). چنانکه در مهر یشت پاره ۱۵، رشن یشت پاره ۵، یسنا هات ۵۷، پاره ۳۱، وندیداد فرگرد ۱۹ و جز اینها، آن چنانکه به زودی خواهیم دید در دیباچه شاهنامه خنرس بامی آمده است. در تاریخ طبری و تاریخ حمزه اصفهانی و کتاب التنبیه مسعودی و معجم البلدان یا قوت خنرس، خنیرث، خنیرث و هنیره یاد گردیده است. در نوشته های فارسی در جایی که نامهای هر هفت کشور یاد شده، در مقدمه قدیم شاهنامه است و این مقدمه کهنترین متن فارسی است که از نیمه سومین سده هجری به جای مانده است. آنچنانکه می دانیم ابن المقفع در حدود سال ۱۴۲ تاریخ پادشاهان ایران را که خدای نامه نام داشت از پهلوی به عربی گردانید و این ترجمه ابن المقفع که بدبختانه از میان رفته است نزد قدام مؤلفین عرب نیز همچنان معروف بوده است به خدای نامه یا سیرالملوک. چند تن دیگر بعد از ابن المقفع سیرالملوکهایی به عربی ترتیب داده اند، از آنهاست شاهنامه ابومنصوری به فارسی. فردوسی شاهنامه خود را از روی شاهنامه ابومنصوری به نظم کشیده نه شاهنامه دیگری. پس از شاهنامه منظوم فردوسی و توجه مردم بدان شاهنامه ابومنصوری از میان رفت. این ابومنصور، کسی که شاهنامه فردوسی از روی شاهنامه منثور اوست، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی است. او از اعیان دولت سامانیان و چندی حاکم طوس و نیشابور بوده و سپس در سال ۳۴۹ و ۳۵۰ دو مرتبه به سپهسالاری کل ولایات خراسان که از اعظم مناصب دولت سامانیه بوده نایل گردیده و بالاخره در سال ۳۵۱ مسموم و مقتول شده است. شاهنامه معروف ابومنصوری به فرمان همین ابومنصور گرد آوری شده است. تاریخ اتمام تألیف مقدمه و

اصل شاهنامه ابومنصوری به طور تحقیق چنانکه در خود مقدمه مذکور است در ماه محرم سال سیصد و چهل و شش هجری بوده است. این مقدمه شاهنامه ابومنصوری کو در دیباچه برخی از شاهنامه ها برجای مانده قدیمیترین یادگار نثری است که از زبان پارسی بعد از اسلام تا کنون بدست ما رسیده و مقدمه ایست که پیش از سلطان مسعود غزنوی و فردوسی وجود داشت. اینک چند سطر از آن مقدمه نه در آن نامهای هفت کشور برجای مانده: " اکنون یاد کنیم از کار شاهان و داستان ایشان از آغاز کار، آغاز داستان، هر کجا آرامگاه مردمان بود به چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند. نخستین را ارزه خواندند، دوم را شبه خواندند، سوم را فرددفش خواندند، چهارم را ویددفش خواندند، پنجم را وورجست خواندند، ششم را وورجست خواندند، هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند. و خنرس بامی این است که ما بزو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خوانندی... " هپتو کرشور در اوستا و سپن دویپ در سانسکریت به خوبی گویاست که پخش شدن زمین به هفت بهر نزد ایرانیان و هندوان هر دو از یک آبشخور است. آنچه در باره هفت کشور از فرگرد یازدهم و دوازدهم (بنا به نسخه بندهش ایرانی فرگرد هشتم) یاد کردیم بخوبی یادآور سپت دویپ هندوان است. آنچنانکه در مهابهاراتا و ویشنو پورانا آمده است نزد هندوان به جای کشور دویپ آمده و این واژه مرکب است از دوی و آپ، لفظاً یعنی میان دو آب یا سرزمینی که میان آب جای گرفته یا آبخت (جزیره). به جای خونیرث (خونیرس) ایرانیان، مزد هندوان جمبو دویپ آمده و آن در میان شش دویپ (کشور) دیگر جای گرفته، این است نریوسنگ دستور پارسیان در سده دوازدهم میلادی در ترجمه اوستای خود (یسنا) واژه خونیرث را به جمبو دویپ (جزیره غالب و فرمانروا) گردانیده است. گفته شده کهو افسانه ای هندوان مرو که به جای المپ یونانیان است در دل یا مرکز جمبو نهاده شده و همه ستارگان رونده گرداگرد آن در گردش اند. این کوه مانند پیاله گل نیلوفر دانسته شده که بر گهای آن، شش دویپ (کشور) دیگر راساخته است، رود گنگ از آسمان به سره آن کوه فرو ریزد و از آنجا چهار رود شده، به جهانی که در پیرامون آن است روان گردد. سراسر کوه مرو از زر و گوهر است، زبر آن پایگاه بیرهما دانسته شده؛ در آنجاست که پروردگاران و ریشیها یا سرایندگان ودا و گندروها یا ایزدان و باشندگان جهان مینوی و آسمانی انجمن کنند و بهدیدار هم آیند. شش دویپ دیگر در سانسکریت چنین خوانده شده. پلکش، شلمالی، کوش، کرونچ، شک، پوشکر. گرداگرد هفت دویپ (کشور) را هفت دریا (سمودر) بزرگ گرفته است: دریای نمک یا آب شور (لاون)، دریای شکر آب (ایشکو)، دریای باده یا می (سورا)، دریای کره آب شده (سرپی)، دریای ماست یا دوغ (ددهی) دریای شیر (دوگدهه)، دریای آب (جل). چنانکه در آغاز اشاره شد برخلاف نظر استاد ابراهیم پورداود هفت اقلیم افسانه ای هندوان ربط چندانی با هفت اقلیم جغرافیایی مشخص ایرانیان ندارد. این

جانب نگارنده به جرئت باید بگوید در طی سالهای متمادی که این اسامی را تحت نظر گرفته و آنها را به سان معادلات ریاضی مورد تحقیق و تفحص قراردادده به طور قطع به معانی لفظی آنها پی برده است و این کاری بوده که ظاهراً از حوصله کاری ایرانشناسان معروف و نامعروف خارجی به دور بوده است و حتی خودبهبایی همچون ابراهیم پوردادود، هاشم رضی، مهرداد بهار، احمد تفضلی و ژاله آموزگار هم بدین کار ظاهراً طاقت فرسا دست نیازیده اند. معانی نامهای هفت اقلیم اوستا از این قرارند: ارزهی یعنی کشور غربی، سوهی یعنی کشور پر سود یا شرقی، فردذفشو یعنی کشور چهارپا پرور، ویدذفشو یعنی کشوری که چهارپا پرور نیست، وئوروبرشتی یعنی کشور بیشه ها و جنگلهای گسترده، وئوروجرشتی یعنی سرزمین مراتع گسترده و سرانجام خونیرث بامی یعنی سرزمین راه درخشان یا راه رشته درخشان یعنی کشور جاده ابریشم است. در کتاب پهلوی داتستان دینیک این کشورها به ترتیب با افراد اسطوره ای روشن چشم، ریز چشم، خورشیدتابان، دارای گرمای خورشید، دارای نم گسترده، دارای سود گسترده و سوشیانت یعنی سود رسان منور (زرتشت، بودا) ربط داده شده اند. با توجه به معانی لفظی این اقلیم پیدا کردن محل آنها، خصوصاً به گفتار بندهش و تفحصات بارتولومه و مهرداد بهار کار راحتی است: ارزهی یعنی کشور غربی همان امپراطوری روم بوده و سوهی یعنی کشور پرسود شرقی در اصل چین بوده، اما گاهاً به روم نیز اطلاق شده چه خود چینیهها نیز کشور روم را تاتسین یعنی چین بزرگ دوردستها می نامیده اند. فردذفشو یعنی سرزمین گاوپرور (و جنگلی) همان سرزمین جنگلی گاوپرور و گاوپرست هند منظور است. ویدذفشو یعنی سرزمینی که چهارپا پرور نیست همان شبه جزیره عربستان است. وئوروجرشتی یعنی چمنزارهای وسیع همان غلزارهای واقع در جنوب فدراتیو روسیه خصوصاً قسمت آسیایی آن است. وئورو برشتی یعنی بیشه زارها و جنگلهای وسیع همان سرزمین روسیه است که در خود زبان روسی به معنی سرزمین بیشه ها است. نام این سرزمین در قرآن به صورت ایکه (بیشه) ذکر شده است. و کشور میانی یعنی خونیرث (خونیرس) بامی یعنی سرزمین راه نخ زرین و درخشان خود فلات ایران است. در باره ارتباط نام خونیرث با ابریشم گفتنی است که در اسطوره آرگناوهای یونانیان از پشم زرین درختی سمت گرجستان همان ابریشم چین منظور است و این خود نشانگر آن است که در سمت ایران ابریشم (=رشته عالی) را پشم زرین یا نخ زرین می نامیده اند. اصلاً در سانسکریت رث به جای ریس و ریسمان است. از اینجا معلوم میشود خونیرث بومی در اصل به صورت خونیریس بومی (نخ زرین درخشان) بوده و چون فلات ایران سرزمین جاده ابریشم بوده پس ریس را که در کلمات فارسی ریس و ریسمان و رسیدن به جای مانده، به رث (راه اوستایی، ریسمان سانسکریت) تبدیل نموده و این نام را ساخته اند و این خود مناسبت تامی با موقعیت جغرافیایی فلات ایران داشته است که مثل پلی هفت اقلیم و سه قاره کهن را به هم وصل می کند.

سر انجام باید گفت کشور ما ایران هنوز هم می تواند موقیت ممتازی به عنوان سرزمین راه درخشان داشته باشد و آن در صورتی میسر است که ایدآلهای خود را نه در ناکجا آبادهای آسمانی بلکه در روی زمین جستجو کنیم. اگر درست فکر کنیم ما و خورشید و زمین مان هر سه آسمانی هستیم.